

فصلنامه تخصصی علوم اجتماعی دانشگاه آزاد اسلامی - واحد شوشتر

سال چهارم، شماره نهم، تابستان ۱۳۸۹

تاریخ پذیرش: ۸۹/۳/۱۲

تاریخ دریافت: ۸۸/۱۲/۱۹

صص ۳۰ - ۱۵

مفهوم فرهنگ از نظر کانت

دکتر رضا ماحوزی^۱

چکیده

کانت واژه فرهنگ را هم در معنای فرهنگ مهارت در تأسیس جامعه مدنی و فدراسیون جهانی و هم در معنای فرهنگ انضباط و کنترل امیال جهت تحقق غایات متعالی اخلاق بکار گرفته است. وی به منظور تبیین هر دو معنای فوق، تلقی غایت‌مندانه از طبیعت ارائه داده است که طی آن، انسان به‌عنوان غایت‌نهایی طبیعت، از این همراهی به‌منظور تأسیس حکومت و حصول آزادی معقول سود می‌جوید. باین حال، وی فرهنگ را در معنای مهارت مقدمه و شرط ذهنی حصول فرهنگ انتظام معرفی کرده و انسان را در معنای فاعل اخلاق و به مثابه یک موجود معقول غایت‌نهایی طبیعت، خلقت و اخلاق دانسته است. بنابراین فرهنگ، انتظام را

به‌عنوان عالی‌ترین نمود عقلانیت تبیین کرده است. این نوشتار درصدد است این معنا از فرهنگ را در تلقی کانت تحلیل و بررسی نماید.

واژه‌های کلیدی: فرهنگ مهارت، فرهنگ انتظام، آزادی، اخلاق، غایت‌مندی، غایت‌نهایی.

مقدمه

کانت در **نقد قوه حکم**، قوه حکم (خیال) را متمایز از قوای فاهمه^۱ و عقل^۲ مطرح کرده است. وی که در **نقد عقل محض** قوه حکم را به‌عنوان "قوه قرار دادن تحت قواعد" (Kant 1965, A132/B171) - یعنی قوه تمییز دهنده این که آیا چیزی تحت یک قاعده قرار می‌گیرد یا نمی‌گیرد، معرفی کرده بود. در اثر اخیر ضمن حفظ تعریف مذکور، با تفکیک حکم تعینی^۳ از تأملی^۴، مباحث **نقد عقل محض** در این خصوص را منحصر به حکم تعینی دانسته و بنابراین تلقی جدیدی از این قوه ارائه داده است و در مباحث زیباشناسی و غایت‌شناسی از آن سود جسته است.

از آنجا که «قوه حاکمه قوه‌ای است که جزئی^۵ را به‌عنوان اینکه داخل در تحت کلی^۶ است تعقل می‌کند، اگر کلی؛ یعنی قاعده، اصل، قانون داده شده باشد، قوه حاکمه‌ای که جزئی را تحت آن قرار می‌دهد... تعینی است. اما اگر فقط جزئی داده شده باشد و بناست کلی آن پیدا شود، در این صورت قوه حاکمه صرفاً تأملی است» (کانت ۱۳۸۱، مقدمه IV، ص ۷۲). بنابه این تفکیک، قوه حکم تأملی درصدد است کلی‌های اعیان کثیر و قوانین تجربی بسیار فراوان عرضه شده توسط فاهمه را یافته، و با قرار دادن این کثرات تحت کلی‌های تأمل شده، آن‌ها را

۱ - این قوه در **نقد عقل محض** به‌مثابه قوه شناخت طبیعت پدیداری معرفی شده است.

۲ - این قوه در **نقد عقل محض** و **نقد عقل عملی** به‌مثابه قوه ایده‌های معقول و تکالیف اخلاقی معرفی شده است.

3 - determinate judgment

4 - reflective judgment

5 - particular

6 - universal

وحدت بخشد (see Ginsborg 2005, pp.3-4). از آنجا که کلی‌های اعیان و قوانین تجربی از قبل داده نشده‌اند و قوه حکم تأملی باید آن‌ها را در فعالیتی تأملی بیابد، کانت با اختصاص اصلی ویژه به مثابه راهنمای این قوه در انتزاع کلی‌های مذکور، جنبه‌های دیگری از خودبنیادی^۱ ذهن انسان در مباحث زیباشناسی^۲ و غایت‌شناسی طبیعی را تبیین کرده است (see Allison 2001, pp.15-17).

کانت با طرح "علت غایی" در مقابل "علت فاعلی"^۳ - که طبیعتی متعین و مکانیکی را بنابه فعالیت پیشینی فاهمه عرضه می‌دارد- اصل غایت‌مندی^۴ را به‌عنوان اصل ویژه حکم تأملی معرفی کرده است (see Ibid, pp.36-7). بنابه این اصل، قوه حکم تأملی صورت محض و غایی اعیان تجربه - که تصور صرف آن‌ها، بنابه ماهیت علت غایی، علت ایجاد آن‌ها است (بینید کانت ۱۳۸۱، ب ۱۰، ص ۱۲۲) - را انتزاع کرده و با احتساب این صورت‌ها در ملاحظات زیباشناختی به مثابه نوع^۵، اعیان و قانون‌های تجربی متکثر را وحدت می‌بخشد. این قوه در گام بعد، با تأمل بر صورت‌های انتزاع شده، صورت‌های کلی‌تری را انتزاع کرده و آن‌ها را به مثابه اجناس^۶ اعیان معرفی می‌کند. این قوه این فعالیت را تا یافتن عالی‌ترین اجناس ممکن ادامه داده و بدین طریق، کثرات اعیان و قانون‌های تجربی را در نظامی سلسه مراتبی از انواع و اجناس، وحدت می‌بخشد (بینید ماحوزی ۱۳۸۸). کانت جریان وحدت‌بخشی اعیان تجربه در مطالعه اعیان طبیعی و ارگانسیم‌ها در نیمه دوم **نقد قوه حکم** را نیز به‌همین ترتیب مدنظر قرار داده است. با این تفاوت که در ملاحظات زیباشناختی (نیمه نخست کتاب)، صرفاً به انتزاع صورت‌های غایی و محض اعیان و وحدت کثرات تحت کلی‌های تأمل شده توجه دارد ولی در ملاحظات غایت‌شناختی عینی، به غایات عینی و نحوه ارتباط اندام‌های موجود در

1 - autonomy

۲ - برای اطلاع بیشتر به مقاله "زیبایی و استقرار"، دو فصلنامه علمی- پژوهشی نامه حکمت، سال ششم، شماره اول، بهار و تابستان ۱۳۸۷. نگارنده مراجعه نماید.

3 - principle of purposiveness

4 - species

5 - genius

ارگانسیم‌های فردی و تصویر طبیعت به‌عنوان یک ارگانسیم بزرگ نظر دارد که طی آن، تمامیت طبیعت همچون وسیله‌ای در خدمت غایت نهایی جهان که همان انسان است قرار دارد. از آنجا که قوه حکم تأملی، فعالیت خود را کاملاً آزاد و بدون توجه به معرفت به عالم خارج و یا غایتی اخلاقی انجام می‌دهد^۱، از اینرو وحدت مذکور را نه برای طبیعت بلکه برای خود ذهن مقرر می‌دارد (ببینید کانت ۱۳۸۱، دیباچه ۷، ص ۸۱ و ب ۶۲، صص ۲۰-۳۱۹). بنابه این نکته، برخلاف اصول فاهمه که اصولی مقوم^۲ آند و طبیعتی مکانیکی و پدیداری عرضه می‌کنند، اصل غایت‌مندی یک اصل تماماً ذهنی^۳ و نظام‌بخش^۴ (ببینید همان، ب ۷۸، ص ۳۸۳) است که چیزی را به‌نحو متعین برای طبیعت تجویز نمی‌کند و بنابراین آزاد از دترمنیسم علی است. به عبارت دیگر، تصویری که از طبیعت در این الگو معرفی می‌شود، اساساً تصویری تماماً ذهنی است و متعلق عینی در عالم خارج ندارد، هرچند از آن چنان گفته می‌شود که گویی^۵ طبیعت فی‌نفسه (نومال^۶) نیز چنین است (ببینید ماحوزی ۱۳۸۷، صص ۵-۶۴ و همچنین Buchdahl 1996, p.50).

بنابه نکته فوق، کانت با تفکیک غایت‌مندی ذهنی - که توأم با لذت و احساس زیباشناختی است - از غایت‌مندی عینی - که به مطالعه ارگانسیم‌های طبیعی اختصاص یافته است - **نقد قوه حکم** را به دو قسمت تقسیم کرده است. آنچه در این نوشتار مدنظر است، مباحث نیمه دوم کتاب، یعنی قوه حکم غایت‌شناختی است که طی آن، کانت فرهنگ^۷ را به‌مثابه نهایی‌ترین غایت طبیعت معرفی کرده است.

۱ - هرچند کانت استفاده از نتایج این بحث در خدمت فاهمه و عقل را مغایر با استقلال این قوه نمی‌داند. در این خصوص ببینید ماحوزی ۱۳۸۷، صص ۶۶-۵۹.

- 2 - constitutive
- 3 - subjective
- 4 - regulative
- 5 - as if
- 6 - nominal
- 7 - culture

غایت‌مندی درونی و بیرونی

به عقیده کانت، در طبیعت موجوداتی وجود دارد که به‌صرف مکانیسم علی (علت فاعلی) نمی‌توان ارتباط اجزاء کثیر آن‌ها و ایجادهای متکررشان را تبیین کرد. یک ارگانسیم برخلاف یک ماشین، فقط واجد **نیروی محرکه**^۱ نیست بلکه «درخودش دارای **نیروی صورت‌بخش**^۲ است که آن‌را به موادی که فاقد آن‌اند انتقال می‌دهد (آن‌ها را سامان می‌بخشد)، بنابراین دارای نیروی صورت‌بخشی است که خود را منتشر می‌کند و نمی‌تواند صرفاً با قوه حرکت (مکانیسم) تبیین گردد» (کانت ۱۳۸۱، ب ۶۵، ص ۳۳۳).

در مورد یک ارگانسیم، "ایده یک کل"، تعیین‌کننده صورت و پیوند اجزاء در «چنین محصولی از طبیعت [است، از اینرو] هر جزء نه فقط به وسیله همه اجزای دیگر موجود است، بلکه به‌عنوان موجود به خاطر سایر اجزاء و کل، یعنی به‌عنوان ابزار (اندام)^۳ تعقل می‌شود... [یعنی] به‌صورت اندامی تولیدکننده سایر اجزاء (و در نتیجه هر جزء به‌مثابه تولیدکننده سایر اجزاء و بالعکس) لحاظ می‌شود» (همان، ب ۶۵، ص ۳۳۲). بنا به این امر، کانت یک ارگانسیم را چنین تعریف می‌کند؛ «محصول ارگانیک (سازمند) طبیعت محصولی است که در آن هر چیز غایت، و متقابلاً وسیله است. در این محصول هیچ چیز نیست که عبث، بدون غایت، یا قابل انتساب به یک مکانیسم طبیعی کور باشد» (همان، ب ۶۶، ص ۳۳۵ و همچنین ببینید Baths 1996, p.93). آنچه در این تعریف حائز اهمیت است نسبت اجزاء و کل است زیرا اگرچه اجزاء علت کل هستند ولی "کمال درونی طبیعی" یا همان صورت‌غایی عین، علت پیوند اجزاء است. به عبارت دیگر، «فقط تصور یک کل می‌تواند حاوی مبنای امکان صورتش و پیوند اجزای متعلق به آن باشد. لیکن این کل نتیجه‌ای (محصولی) است که تصور آن علت امکان آن لحاظ می‌شود، اما محصول علتی که مبنای ایجابی‌اش صرفاً تصور معلول آن است یک غایت نامیده می‌شود» (کانت ۱۳۸۱، ب ۷۷، صص ۸-۳۷۷ و همچنین ببینید Kraft 1996, p.81).

- 1 - moving power
- 2 - formative power
- 3 - organ

بنابه مفهوم فوق از غایت‌مندی، اگر یک ارگانسیم را به‌نحو فی‌نفسه و بدون ارتباط با دیگر اعیان و ارگانسیم‌ها در نظر گیریم، ارگانسیم مذکور واجد یک غایت‌مندی درونی است و بنابراین همچون محصول صنعت (فن) طبیعت و به‌عبارت دیگر، غایت طبیعت لحاظ می‌شود؛ «تجربه فقط وقتی قوه حاکمه ما را به مفهوم یک غایت‌مندی عینی و مادی، یعنی به مفهوم یک غایت طبیعت هدایت می‌کند که درباره نسبت علت با معلول، که فقط به شرطی می‌توانیم آن‌را موجه بدانیم که در مبنای علت معلول را به‌مثابه شرط امکان این علت قرار دهیم، داوری کنیم. این امر به دو طریق می‌تواند صورت گیرد: یا معلول را بی‌واسطه به‌عنوان محصول صنعت لحاظ می‌کنیم، یا فقط به‌عنوان ماده‌ای برای صنعت سایر موجودات طبیعی ممکن، و بنابراین آن‌را یا به‌مثابه غایت یا به‌مثابه وسیله برای استفاده غایت‌مندان سایر علل لحاظ می‌کنیم. این غایت‌مندی اخیر سودمندی^۱ (برای انسان) و مناسبت^۲ [سازگاری] (برای هر مخلوق دیگر) نام دارد و صرفاً نسبی است؛ در حالی که اولی غایت‌مندی‌ای درونی از موجود طبیعی است» (کانت ۱۳۸۱، ب ۶۳، ص ۳۲۲). کانت در این عبارت، یک ارگانسیم در غایت‌مندی درونی را به‌مثابه محصول صنعت لحاظ کرده و آن‌را از نسبت بیرونی (غایت‌مندی بیرونی) ارگانسیم‌ها و اعیان تفکیک نموده است. هرچند در هر دو مورد، یعنی هم در مورد ارگانسیم‌های فردی و هم در ارتباط و نسبت ارگانسیم‌ها با هم و با دیگر اعیان، یک ارگانسیم یک غایت طبیعت است (see Ginsborg 2005, p.21).

برای اینکه یک شیء غایت طبیعی باشد لازم است دو شرط را دارا باشد؛ اولاً لازم است اجزایش (از نظر وجود [حضور]) و صورت‌شان فقط از طریق نسبتشان با کل ممکن باشند، زیرا خود شیء یک غایت است، و در نتیجه، تحت مفهوم یا ایده‌ای درک می‌شود که باید هر آنچه را که بایستی در آن شیء محوی باشد به‌نحو پیشین تعیین کند... ثانیاً، لازم است که اجزای این چیز به‌نحو در وحدت یک کل متحد شوند که متقابلاً علت و معلول صورت یکدیگر باشند» (کانت ۱۳۸۱، ب ۶۵، صص ۳۱-۳۳۰). اگر یک ارگانسیم را به‌عنوان یک فرد مجزا در نظر گرفته و ایده یک کل (صورت) را مبنای وحدت اجزاء لحاظ کنیم، آن ارگانسیم غایت

1 - utility

2 - advantage

طبیعت است، اما اگر آن را، هر چند خود یک غایت طبیعی است، وسیله‌ای در خدمت دیگر اعیان بدانیم، آنگاه ارگانسیم مذکور، نه همچون یک غایت طبیعی مطلق، بلکه به مثابه غایت طبیعی ممکن داوری می‌شود؛ بدین معنا که هم غایت طبیعی و هم وسیله‌ای برای دیگر غایات طبیعی است.

بنابه نکته فوق، کانت با وسیله دانستن تمامی اعیان طبیعت - حتی موجودات غیر ارگانیکی از قبیل زمین، هوا، آب و غیره - در خدمت هم (همان، ب ۸۲، ص ۳۹۹)، دو مفهوم غایت ممکن (نسبی) و غایت نهایی^۱ را از هم تفکیک کرده است. اگر هر عینی وسیله‌ای برای عین دیگر باشد، به عنوان مثال قلمرو گیاهی وسیله‌ای برای تغذیه قلمرو حیوانات گیاه‌خوار و وجود قلمرو اخیر وسیله‌ای برای تغذیه قلمرو حیوانات گوشت‌خوار و وجود اینها و تمامی قلمروهای قبل وسیله‌ای در خدمت انسان باشد، آنگاه تصویری از طبیعت به مثابه یک کل که محصول نظامی از غایات است، حاصل می‌آید؛ «بنابراین، ماده^۲ فقط تا جایی که سازمند (ارگانیک) است، ضرورتاً حامل مفهوم غایتی طبیعی است، زیرا همین صورت ویژه‌اش نیز محصول طبیعت است. اما این مفهوم ضرورتاً به ایده^۳ کل طبیعت به مثابه نظامی مطابق با قاعده غایات راهبر می‌شود» (همان، ب ۶۷، ص ۳۳۹ و همچنین ببینید Ginsborg 2005, p.21). اما اگر هر عینی وسیله‌ای در خدمت عین دیگر است، آنگاه این پرسش طرح می‌شود که "غایت نهایی طبیعت چیست؟".

کانت بر مبنای پرسش "این چیز برای چه وجود دارد؟"، غایت نهایی طبیعت به مثابه یک کل را نه چیزی درون طبیعت، بلکه امری فوق محسوس^۳ که بیرون طبیعت قرار دارد معرفی کرده است؛ «اگر در تمام طبیعت جستجو کنیم در آن، به عنوان طبیعت، هیچ موجودی که بتواند مدعی این امتیاز باشد که غایت نهایی... است پیدا نمی‌کنیم، و حتی به نحو پیشین

1 - final end

۲ - ماده در این عبارت به کثرتی از چیزها (اجزاء) اشاره دارد که به خودی خود نمی‌توانند هیچ وحدت معینی به ترکیب ببخشند. یک ماده سازمند، کثرتی از اجزائی است که به نحوی متقابل علت دیگر اجزاء و علت کل است، همان‌گونه که خود معلول دیگر اجزاء و کل نیز هست. ببینید کانت ۱۳۸۱، ب ۶۶، ص ۳۳۶.

3 - super sensible

می‌توانیم اثبات کنیم که چیزی که بتواند **غایتی** و **اپسین** برای طبیعت باشد، علی‌رغم همه تعینات قابل تصور و صفاتی که می‌توان برایش قائل شد، باز هم به‌عنوان شیء طبیعی هرگز نمی‌تواند **غایتی نهایی** باشد» (کانت ۱۳۸۱، ب ۸۲، ص ۴۰۱). این غایت نهایی - "که به هیچ غایت دیگری به‌عنوان شرط امکان‌ش نیازمند نیست" (همان، ب ۸۴، ص ۴۱۲) - بنابه ماهیت علت غایی، علت حصول تصور طبیعت غایتمند به‌مثابه یک کل است و تمامی موجودات طبیعت، همچون اجزاء و اندام‌های یک ارگانیسم بزرگ طبیعت، در خدمت آن عمل می‌کنند (see Ginsborg 2005, p.21).

کانت غایت نهایی طبیعت را "انسان" دانسته است «زیرا تنها موجود روی زمین است که می‌تواند مفهومی از غایات بسازد و به کمک عقل خود از انبوهی از اشیاء که غایت‌مندانه شکل گرفته‌اند، نظامی از غایات بسازد» (کانت ۱۳۸۱، ب ۸۲، ص ۴۰۲). این انسان، نه به‌لحاظ بدن خود، که عینی از اعیان طبیعت و ارگانیسمی طبیعی است، بلکه به‌لحاظ وجود نومنال و فوق محسوس‌اش همچون واپسین غایت طبیعت لحاظ می‌شود.

انسان به‌عنوان غایت نهایی طبیعت

چنانکه گفته شد، طبیعت به‌مثابه یک نظام غایت‌شناختی واجد غایتی نهایی است که این غایت نهایی، انسان به‌مثابه موجودی فوق محسوس است. این وجه معقول و غیرمادی وجود انسان که به‌عنوان غایت نهایی طبیعت و در پیوند با طبیعت تحقق می‌یابد، یا از طریق "احسان طبیعت" و یا به‌نحو آگاهانه، توسط خود انسان متحقق می‌گردد؛ «اگر در خود انسان باید آن چیزی یافت شود که به‌عنوان غایت باید توسط پیوند او با طبیعت تحقق یابد این غایت یا باید از گونه‌ای باشد که بتواند به‌وسیله احسان طبیعت برآورده شود یا باید قابلیت و مهارت برای هر قسم غایاتی باشد که طبیعت (به‌نحو بیرونی و درونی) بتواند به‌خاطرشان به‌وسیله انسان بکار گرفته شود. نخستین غایت طبیعی **خوشبختی**^۱ انسان و دومی فرهنگ (پرورش) او خواهد بود» (همان، ب ۸۳، ص ۴۰۶).

به عقیده کانت، انسان از خوشبختی، "اطاعت و همراهی طبیعت با خواسته‌های خود" را مدنظر دارد، از اینرو دائماً تلاش می‌کند ایده خوشبختی را تحت شرایط صرفاً تجربی قرار داده و آن را با تصور اطاعت طبیعت از هواهای خود همراه سازد (see Allison 2001, p.210). اما بنابه سه دلیل، انسان به لحاظ مفهوم خوشبختی غایت نهایی طبیعت نیست. اول اینکه، طبیعت انسان به گونه‌ای نیست که بتواند با تصاحب چیزی و التذاذ از آن به آرامش و رضایت دست یابد. در ثانی، خطاست اگر آدمی را دردانه طبیعت بپنداریم و مدعی نیکی بیش از حد طبیعت به او نسبت به دیگر موجودات و حیوانات باشیم، «زیرا انسان بیش از هر حیوان دیگری از آثار مهلک طاعون، گرسنگی، خطرات ناشی از آب، سرما و تعرض سایر حیوانات بزرگ و کوچک معاف نیست» و ثالثاً، ناسازگاری تمایلات طبیعی انسان، «خود او را در عذاب‌هایی که برای خویش مهیا می‌سازد غرق می‌کند و او و هموعانش را در اثر اختناق حکومت خود کامه، وحشیگری در جنگ‌ها و غیره به این همه بی‌نوایی گرفتار می‌سازد و خود او هم تا جایی که در قوه دارد چنان برای نابودی نوع خویش تلاش می‌کند که حتی با فرض حداکثر احسان طبیعت خارج از ما، غایت آن، اگر معطوف به خوشبختی نوع ما باشد، در یک نظام طبیعی بر روی زمین قابل حصول نیست زیرا طبیعت درونی ما آن را نمی‌پذیرد» (کانت ۱۳۸۱، ب ۸۳، صص ۴۰۶-۴۰۷).

هر چند انسان بنابه ایده خوشبختی غایت نهایی طبیعت نیست ولی لازم است نخست ایده همراهی و هماهنگی طبیعت با خواسته‌های انسان در مفهوم خوشبختی تبیین شود تا بتوان وجه مناسب غایت نهایی بودن انسان بنابه مفهوم فرهنگ را تبیین کرد؛ «برای اینکه دریابیم این غایت واپسین طبیعت را لااقل برای انسان در کجا باید قرار دهیم لازم است نقش طبیعت را در آماده‌سازی انسان برای کاری که خود او باید انجام دهد تا غایتی نهایی باشد جستجو کنیم و آن را از همه غایات دیگر که امکان‌شان مبتنی بر شروطی است که فقط از طریق طبیعت می‌توان انتظار داشت، تفکیک کنیم. خوشبختی بر روی زمین از نوع اخیر است و مراد از آن درهم بافته کلیه غایات ممکن برای انسان از طریق طبیعت، خواه طبیعت خارجی خواه طبیعت انسان است؛ این همان ماده همه غایات او بر روی زمین است» (همان، ص ۴۰۸).

اگر ایده خوشبختی را شرط مادی غایت‌نهایی بودن انسان به حساب آوریم، ایده فرهنگ، شرط ذهنی صوری این امر است؛ «بنابراین، از همه غایات انسان در طبیعت فقط شرط ذهنی صوری، یعنی به‌طور کلی قابلیت تعیین غایات برای خود، و (مستقل از طبیعت به دلیل تعیین‌غایی‌اش) استفاده از طبیعت به‌عنوان وسیله، متناسب با دستورهای غایات اختیاری‌اش به‌طور کلی، باقی می‌ماند [و] طبیعت می‌تواند این خدمت را برای غایت‌نهایی که در خارج از آن قرار دارد انجام دهد، و بنابراین این [غایت] ممکن است به‌مثابه غایت واپسین آن نگرسته شود. ایجاد قابلیت در موجود ذی‌عقل برای تعیین غایات دلخواه به‌طور کلی (که در نتیجه توأم با اختیار اوست) همان فرهنگ (پرورش) است. بنابراین فقط فرهنگ می‌تواند آن غایت واپسینی باشد که دلیلی برای انتساب آن به طبیعت بالنسبه به نوع بشر در دست داریم» (همان). براین مبنا، غایت‌مندی طبیعت تنها در صورتی موجه است که انسان را غایت‌نهایی طبیعت به حساب آوریم زیرا تصور انسان در قالب فرهنگ، علت صوری (غایی) وحدت تمامی اجزاء طبیعت در تصویر طبیعت به‌مثابه یک کل است (see Allison 2001, pp. 210-11).

فرهنگ مهارت و فرهنگ انضباط

به عقیده کانت، برای اینکه انسان بنابه مفهوم فرهنگ غایت‌نهایی طبیعت باشد باید واجد دو شرط ذهنی و عینی باشد. بنابه شرط ذهنی، انسان‌ها آگاهانه ضروریات زندگی اجتماعی را در قالب ابزارها، نهادها و تشکلات مدنی ایجاد می‌کنند. کانت این وجه فرهنگ را فرهنگ مهارت^۱ نامیده است. و بنابه شرط عینی، آدمی آگاهانه از همکاری و همراهی طبیعت بیرون و درون با خود، به‌منظور آزادسازی اراده از خودکامگی امیال سود می‌جوید و در مسیر عالی‌ترین کمالات اخلاقی که همانا دست‌یابی به مقام خیر اعلی^۲ و سعادت است گام می‌نهد. کانت این وجه فرهنگ را فرهنگ انضباط^۳ نامیده است (بینید کانت ۱۳۸۱، ب ۸۳، ص ۴۰۹).

1 - culture of skill

2 - highest good

3 - culture of discipline

بنابه نظر کانت، مهمترین عامل تکامل مهارت نابرابری میان انسان‌ها است، زیرا «اکثریت عظیم آن‌ها تقریباً به‌طور مکانیکی، بدون نیاز به هنر خاصی، ضروریات زندگی را برای آسایش و فراغت کسانی که با اجزای کمتر ضروری فرهنگ [یعنی] علم و هنر سروکار دارند فراهم می‌کنند، و اینان، دسته اول را در وضعیتی سخت از کار شاق و تنعم ناچیز نگه می‌دارند، گرچه [عناصر] بسیاری از فرهنگ طبقه فوقانی اندک اندک در بین آنان اشاعه می‌یابد» (همان). اما این وضعیت در معرض خطری جدی است زیرا با پیشرفت این فرهنگ و تبدیل آن به تجملات و حذف واجبات به نفع زوائد، طبقه فوقانی هم در معرض نارضایتی‌های داخلی قرار می‌گیرد و هم از جانب بیگانگان مورد حمله واقع می‌شود.

با بروز جنگ، ممکن است طبیعت به غایت واپسین خود دست نیابد. از اینرو انسان‌ها آگاهانه نهادهایی را به منظور حفظ امنیت و صلح تأسیس می‌کنند. بنابه این نکته، «شرط صوری‌ای که طبیعت فقط تحت آن می‌تواند به مقصود نهایی‌اش دست یابد آن سامانی از روابط متقابل انسان‌ها است که در آن، قدرت قانونی در یک کل، که ما آن را یک **جامعه مدنی**^۱ می‌نامیم، از سوء استفاده آزادی‌های متنازع جلوگیری می‌کند؛ فقط آنجاست که حداکثر رشد استعدادهای طبیعی تحقق می‌یابد» (همان، ص ۴۱۰). بدین ترتیب کانت، لازمه تحقق و بقای فرهنگ مهارت را جامعه‌ای می‌داند که مانع از جنگ داخلی شود. اما این نهاد مدنی علاوه بر شکل ملی باید صورت بین‌المللی نیز داشته باشد تا مانع از جنگ بین کشورها نیز باشد؛ «لازمه آن - البته اگر انسان‌ها از هوش کافی برای یافتن‌اش و درایت کافی برای اطاعت ارادی از اجبارش برخوردار باشند - یک **کل جهان‌وطن**^۲، یعنی نظامی از همه کشورها است که در معرض خطر صدمات متقابل یکدیگرند. در فقدان این [نظام]، و در اثر موانعی که جاه‌طلبی، سلطه‌طلبی و ثروت‌طلبی به‌ویژه در کسانی که زمام قدرت را در دست دارند، در مقابل امکان چنین طرحی ایجاد می‌کند **جنگ** اجتناب‌ناپذیر است» (همان).

اگرچه کانت جنگ را "کوشش ناخواسته انسان‌ها که ناشی از هیجان‌ات لجام گسیخته آن‌ها است"، می‌داند ولی، همین جنگ را کوششی عمیقاً پنهان برای تبعیت کشورها از قانون و

1 - civil community

2 - a cosmopolitan whole

بنابراین وحدت نظامی اخلاقاً استقرار یافته از کشورها می‌داند که علیرغم مصائب فراوانی که جنگ دارد، محرک انسان‌ها در بکارگیری مهارت‌هایشان در خدمت اعتلای فرهنگ است (see Allison 2001, p.217). با توجه به این نکته، کانت درجه‌های اخلاقی فرهنگ مهارت را تأسیس "جامعه مدنی" و "فدراسیون جهانی" می‌داند که تأمین‌کننده صلح پایدار و روابط مبتنی بر احترام متقابل مؤسسات و نهادهای بین‌المللی می‌شود (see Ibid). کانت این وجه فرهنگ را ایجابی و مؤسس دانسته و آن را شرط ذهنی و لازمه تحقق عالی‌ترین شکل فرهنگ، یعنی انسان در مقام فاعل اخلاق (فرهنگ انضباط) معرفی کرده است.

به عقیده کانت، تمایلات ریشه در حیوانیت ما دارند و بنابراین طبیعی هستند. قوه حکم تأملی با خوانشی غایت‌مندانه از طبیعت بیرون و درون (بدن انسان)، و با معرفی فاعل اخلاق به عنوان غایت‌نهایی طبیعت و در نتیجه ارائه قرائتی اخلاقی از طبیعت - بدین گونه که طبیعت تمامی شرایط و لوازم دست‌یابی به عالی‌ترین کمالات اخلاقی و عقلی را فراهم می‌سازد - انضباط تمایلات طبیعی انسان را به لحاظ نظری امکان‌پذیر می‌سازد (see Ibid, p.217). بنابراین «در این شرط ثانی فرهنگ، تلاشی غایت‌مندانه از طبیعت برای پرورش ما مشهود است که ما را پذیرای غایاتی عالی‌تر از غایات فراهم شده به وسیله خود طبیعت می‌کند» (کانت، ۱۳۸۱، ب ۸۳، ص ۴۱۱). از آنجا که تمایلات به مثابه شر بنیادی^۱ ریشه همه دیگر شرها است، در تقابل مستقیم با تکالیف اخلاقی، حصول به مقام آزادی را محدود و در اکثر موارد غیرممکن می‌سازد. شر بنیادی با ایجاد وسوسه‌هایی در مقابل انگیزه انجام تکالیف، ارده معقول در اجرای فرامین عقل را سست کرده و بنابراین مانع پیشرفت اخلاقی انسان می‌شود (see Allison 2001, pp.231-33). شرهایی چون تلطیف ذوق تا حد آرمانی شدن، خودخواهی، تجمل در علوم، گریز از فرامین عقل، سیری ناپذیری تمایلات و غیره، همواره همراه انسان

۱ - کانت در "بنیاد مابعدالطبیعه اخلاق" و "صلح پایدار"، ایده تشکیل فدراسیون جهانی (سازمان ملل) که تشکیل شده از قوانین جهان‌شمول بشری است و بنابراین ضامن صلح پایدار بین کشورها است را تبیین کرده است. در نوشتار حاضر، به بنیاد دیگری از این مهم، یعنی "زیرکی طبیعت" در برقراری این صلح پرداخته شده است.

هستند و راه را برای تکامل انسانیت بسته نگاه می‌دارند. با این حال، «هنرهای زیبا^۱ و علوم که به لطف لذتی قابل انتقال به همه و به برکت تأدیب و تلطیف جامعه انسان را، اگر نه اخلاقاً بهتر لاقلاً متمدن‌تر می‌کنند، تا حدود زیادی بر خودکامگی تمایلات حسی فائق آمده و انسان‌ها را برای سیادت می‌کنند که در آن فقط عقل صاحب قدرت باشد آماده می‌کنند، زیرا شرووری که تا حدودی توسط طبیعت و تا حدودی توسط خودپرستی لاعلاج انسان بر ما تحمیل می‌شوند در عین حال با دعوت از قوای نفس آن‌ها را تقویت و تحکیم می‌کنند تا در مقابل شرور تسلیم نشوند و بدین ترتیب وادارمان می‌کنند قابلیت‌هایی برای غایات عالی‌تر را، که در ما پنهان است، احساس کنیم» (کانت ۱۳۸۱، ب ۸۳، ص ۴۱۱). کانت کنترل و حکومت بر آرزوها و امیال را نیل به مقام سعادت و شادی دانسته و بدین منظور، لوازم نظری حصول آن‌را تبیین کرده است (بینید کانت ۱۳۶۹، ۴۵۳، ص ۱۱۹).

عرضه تصویری غایت‌مندانه از طبیعت بیرون و درون در همراهی با عالی‌ترین غایات انسان (فرامین عقل)، احساس اخلاقی در عمل به تکالیف عقل (بینید همان، ۴۶۰، ص ۱۳۲) را تقویت کرده و این احساس را ایجاد می‌کند که مانعی در تحقق غایات اخلاقی وجود ندارد. ضرورت همراهی طبیعت با عقل (اخلاق) از آن‌رو است که صرف اندیشه تکلیف نمی‌تواند ضامن اجرای تکالیف مذکور باشد (see Allison 2001, p.232).

از آنجا که غایت‌نهایی طبیعت (جهان)، غایتی نامشروط است و در خود طبیعت یافت نمی‌شود، انسان نیز از آن لحاظ که موضوع (سوژه) اخلاق است و خود او قانون‌گذار ساحت اخلاق است و می‌تواند قانون‌گذاری نامشروط کند و بنابراین عالی‌ترین غایت اخلاق (رسیدن به خیر اعلی) را برای خود وضع کند، غایت‌نهایی طبیعت است. به عبارت دیگر «فقط در انسان، اما در انسان فقط به عنوان موضوع اخلاقی است که با قانون‌گذاری نامشروط ناظر بر غایات روبه‌رو می‌شویم که تنها او را قادر می‌سازد غایتی‌نهایی باشد که کل طبیعت به‌نحو غایت‌شناختی تابع آن است» (کانت ۱۳۸۱، ب ۸۴، ص ۴۱۴).

۱ - هنرهای زیبا در این عبارت به احساس‌های ذوقی برخاسته از فعالیت حکم تأملی اشاره دارد که کانت در نیمه نخست نقد قوه حکم بدان پرداخته است.

بنابه نکته فوق، غایت نهایی غایت‌شناسی فیزیکی و غایت‌شناسی اخلاقی در یک نقطه به هم متصل می‌شوند (ببینید اسکروتین ۱۳۸۳، ص ۱۵۷). علاوه بر این، کانت با متصل کردن این مسئله به مسئله هدف نهایی خلقت (آفرینش)، انسان به عنوان فاعل اخلاق که از روی اختیار، غایت نهایی خود را به صورت فرامین اخلاقی مشخص می‌کند، را غایت نهایی خلقت نیز معرفی کرده است، پس «فقط یک نوع از موجودات در جهان وجود دارد که علیت آن غایت‌شناختی، یعنی معطوف به غایات است و در عین حال به گونه‌ای متقوم شده است که قانونی را که باید غایاتش را مطابق با آن تعیین کند به مثابه قانونی نامشروط و مستقل از شروط طبیعی اما فی‌نفسه ضروری تصور می‌کند. این نوع موجود، انسان است، اما انسانی که همچون نفس الامر^۱ در نظر گرفته شده است؛ او تنها موجود طبیعی است که می‌توانیم در او، به واسطه سرشت ویژه‌اش، قوه‌ای فوق محسوس (اختیار) و حتی قانون علیت را همراه با متعلقه که این قوه می‌تواند آن را همچون غایت‌اعلای خود (خیر اعلی در جهان) مقرر کند، تشخیص دهیم» (کانت ۱۳۸۱، ب ۸۴، ص ۴۱۳). این انسان به عنوان موجودی اخلاقی، غایت نهایی خلقت است و جهان غایت‌مند به خاطر او خلق شده و نظام جهان در راستای عالی‌ترین مقصد او که همانا رسیدن به مقام خیر اعلی در اخلاق است طراحی شده است؛ زیرا «در باب انسان... به عنوان موجودی اخلاقی نمی‌توان پرسید چرا (برای چه غایتی *finem quem in*) وجود دارد. وجود او فی‌نفسه حاوی غایت‌اعلایی است که او تا جایی که در قوه‌اش بگنجد می‌تواند کل طبیعت را مطیع آن سازد یا لااقل در مقابل آن نمی‌تواند خود را مطیع هیچ تأثیری از طبیعت به‌شمار آورد. پس اگر چیزهای جهان، به عنوان موجوداتی که به اقتضای وجودشان وابسته‌اند، محتاج علتی اعلی باشند که موافق با غایات عمل می‌کند، در این صورت انسان غایت نهایی خلقت است زیرا بدون وی زنجیره غایات متتابع مستقر نخواهد شد» (همان، ص ۴۱۴).

نتیجه

انسان در مقام فاعل اخلاقی و موجودی تحت دستورهای عقل عملی است که به عالی‌ترین غایات خود که همانا تحقق آزادی از تمایلات و تقرر در ساحت قدس است دست می‌یابد. بنابه این نکته، هدف نهایی فرهنگ انضباط و اخلاق، پایان بخشیدن به ستیز تکالیف و امیال است که در نهایت وجود آدمی را همچون وجودی معقول تجسم می‌بخشد. این مهم، همانا غایت نهایی خلقت نیز هست. بنابراین، غایت نهایی طبیعت، همان غایت نهایی فاعل اخلاق و خلقت، یعنی انسان فی نفسه (نومثال) و معقول^۱ اخلاقی است که عالی‌ترین آرمان ممکن یعنی آزادی را متحقق می‌سازد. بنابه این امر، ایده غایت نهایی طبیعت، یک ایده اخلاقی است و بنابه این معنا است که قوانین اخلاق (عقل عملی) بر جهان سیطره داشته و انسان در طبیعتی اخلاقی (طبیعت غایت‌مند) و به عبارت دیگر در عرصه فرهنگ زیست می‌کند. کانت مراتبی چون غایت‌مندی طبیعت در راستای خوشبختی و فرهنگ مهارت را پیش شرط‌های تحقق این مطلوب در نظر گرفته و بنابراین فرهنگ در معنای انضباط را نه تنها از معنای دیگر آن که ناظر به تأسیس جامعه مدنی است برتر دانسته است بلکه فرهنگ انضباط را نتیجه متأملانه آن دانسته است.

منابع:

- ۱- اسکروتن، راجر (۱۳۸۳) ترجمه علی پایا، انتشارات طرح نو، چاپ اول.
- ۲- کانت، ا. (۱۳۶۹) "بنیاد مابعدالطبیعه اخلاق"، ترجمه حمید عنایت - علی قیصری، انتشارات خوارزمی، چاپ اول.
- ۳- کانت، ا. (۱۳۸۱) "نقد قوه حکم"، ترجمه عبدالکریم رشیدیان، نشر نی، چاپ دوم.
- ۴- ماحوزی، رضا (۱۳۸۷) "زیبایی و استقرار در فلسفه نقادی کانت"، مجله نامه حکمت، سال ششم - شماره اول، بهار و تابستان.
- ۵- ماحوزی، رضا (۱۳۸۸) "زیبایی طبیعی و اخلاق در اندیشه کانت"، در دست بررسی، مجله نامه حکمت، دانشگاه امام صادق (ع).

- 6- Allison,H.E.(2001) "Kant's Theory of Taste", Cambridge University Press, First Published.
- 7- Baths, R. E.(1996) "Teleology and Scientific method in Kant's Critique of Judgment", Immanuel Kant critical Assessment. Vol. 4.
- 8-Buchdahl,G(1996)"The Relation Between Understanding and Reason in the Architectonic of Kant's Philosophy"IMMANUEL KANT critical Assessment.vol 4.
- 9- Ginsborg,H.(2005) "Kant's Aesthetics and Teleology", Stanford Encyclopedia of Philosophy.
- 10- Kant,I(1965) " Critique of Pure Reason", Trans by Norman Kemp Smith , pressdin Macmillan.
- 11- Kraft.M(1996)"Kant's Theory of teleology"Immanuel Kant critical Assessment. Vol 4.

